



به من ایمان نیاورده است  
کسی که شب سیر بخوابد  
و همسایه‌اش چیزی نخورده باشد.  
رسول اکرم (ص)

«همسایه» شرح روایتی از یک زندگی است و ما در هر شماره، یکی از آنها را تصویر می‌کنیم که نیاز به کمک شما دارد تا به نفس کشیدن ادامه دهد. شما می‌توانید برای کمک به خانواده‌ای که در همسایه به روایت زندگی‌اش پرداخته‌ایم از پیوندهای انتهای صفحه استفاده کنید. با اسکن رمزپه‌ن قرار داده شده یا وارد کردن نشانی اینترنتی می‌توانید نمایه این خانواده را در سایت «سایه» ببینید و کمک نقدی یا غیرنقدی خود را برایشان ارسال کنید.

۲ روایت از پنجره‌هایی که  
رو به خداوند باز می‌شوند

# غم مادر بودن

این هفته در همسایگی ما

صفحه همسایه

شماره تماس روزنامه جام جم

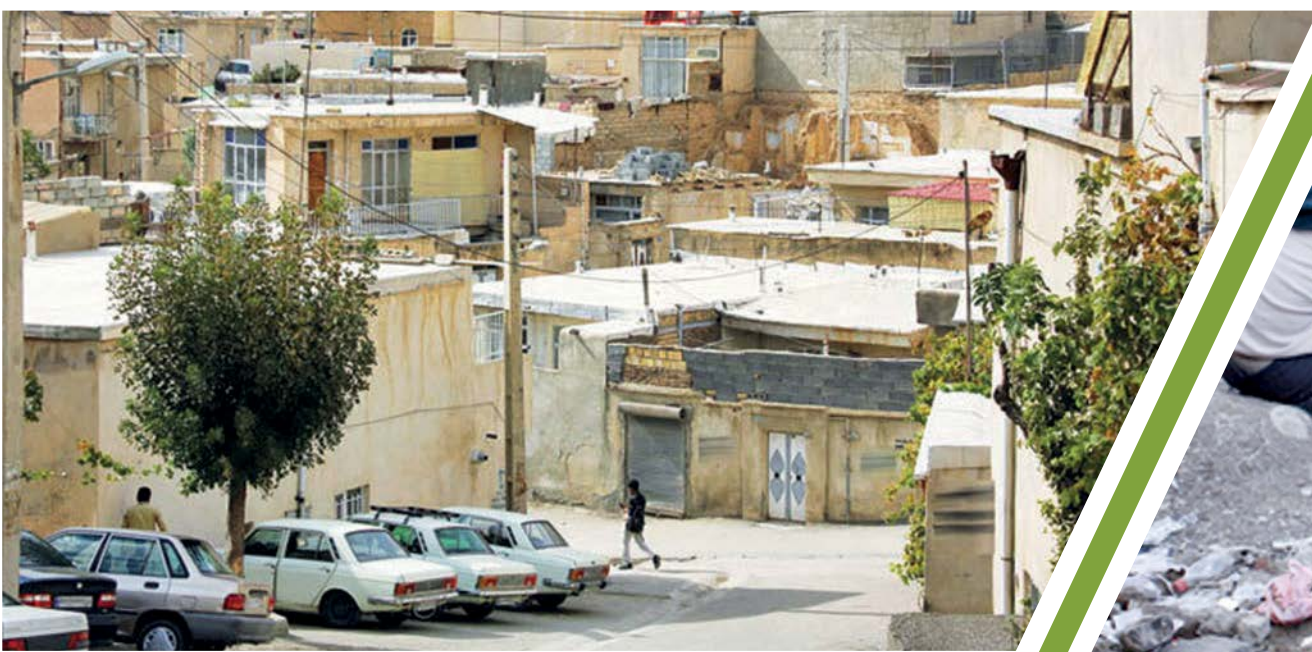
۲۳۰۰۴۰۰۰



علیرضا زافری

روزنامه‌نگار

شاید اتفاقی بود اما بعد با خودم فکر کردم که مگر می‌شود این دو مورد نادر به‌طور اتفاقی کنار یکدیگر قرار بگیرند؟ آن اوایل که صفحه همسایه را راه‌انداختیم با مددکارها بحث می‌کردیم و آنها موارد نیاز مددجوهایشان را مطرح می‌کردند و بعد می‌نشستم از بین موارد پیشنهادشده موردی را انتخاب می‌کردم که هم نیاز واج‌ب‌تری داشته‌باشد و هم قصه‌ای درام که بشود در روزنامه روایت کرد. بعد از اولین شماره از این کار خودم سخت پشیمان شدم. یعنی من باید بین نیازمندان انتخاب کنم؟ مگر من کی هستم که بگویم به این خانواده کمک کنید و به آن یکی نه! این شد که از شماره دوم «همسایه» وظیفه انتخاب را گذاشتم روی دوش مددکارها که خودشان مورد حادثه را معرفی کنند. حالا که دو مددکار دو مورد از دو شهر متفاوت را معرفی کرده‌اند که در یک وجه شبیه به هم‌اند، مانده‌ام که آیا این اتفاقی است؟ در هر دوی این موارد مادر خانواده به دلیل فشارهای عصبی ناشی از ناتوانی در ادامه زندگی، دچار بیماری روحی و روانی شده‌است. غم بزرگی است. این که جایی در روزنامه‌جم به‌بخوانیم دو مادر در دو گوشه سرزمین‌مان به دلیل فشارهای اقتصادی، روح و روان‌شان آسیب دیده‌است و ما فقط بخوانیم و کمی جز همین پرداخت‌های کوچک مالی از دست‌مان برنیا‌ید غم بزرگی است.



## میراث رنج

خانواده پنج نفره ساکن شهرستان سیروان استان ایلام؛ پدر خانواده و سه فرزندش به دلیل یک بیماری ارثی در سن بلوغ دچار نقص عضو و کم‌کم معلولیت کامل می‌شوند. مادر خانواده به دلیل فشارهای عصبی زیاد دچار بیماری روحی و روانی شده و خانه و زندگی را ترک کرده‌است. در حال حاضر پدر و سه فرزند که همه مشکل معلولیت دارند با هم زندگی می‌کنند. زندگی این خانواده از طریق یارانه و کمک اداره بهزیستی و گاهی کمک اهالی محل می‌گذرد که طبیعتاً بیشتر این کمک‌ها صرف هزینه داروهای اعضای خانواده می‌شود. یکی از لوازم مورد نیاز می‌رم این خانواده در حال حاضر یک صندلی چرخ‌دار است. اعضای خانواده برای جابه‌جایی همیشه با مشکل مواجه‌اند و وجود یک صندلی چرخ‌دار می‌تواند به بهبود وضع زندگی‌شان کمک کند. این هفته قصد داریم به کمک شما همسایه‌های محترم یک صندلی چرخ‌دار برای این خانواده چهار نفره شهرستان سیروان ایلام تهیه کنیم.



از وقتی بحث آقازادگی و ژن خوب داغ شد و آن جمله معروف افتاد سر زبان‌ها، دیگر نشد هیچ‌وقت و هیچ‌کجا از ارث و میراث، درست حرف بزنیم. حالا هر وقت صحبت به‌ارث‌بردن و به‌ارث‌رسیدن می‌شود گوشه‌ای از ذهن‌ها می‌رود سراغ آقازاده‌هایی که منصب و وانت از پدران‌شان به ارث می‌برند.

اما مفهوم ارث و میراث مفهوم جالبی است. همین که تو نشانی از پدر و پدربزرگ و جدت داشته باشی و به آن افتخار کنی و تمام عمر تمام‌قد مراقبتش باشی که آسیبی به آن نرسد تا بتوانی صحیح و سالم و حتی بهتر از چیزی که به تو رسیده، تحویل فرزندان‌ت بدهی.

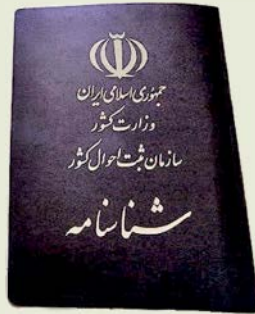
اما همیشه به ارث‌بردن میراث پدر اتفاق خوشایندی نیست. وقتی میراث پدر رنج‌کشیدن باشد، به‌ارث‌بردن رنج فقط زندگی را سخت می‌کند. پدر این خانواده سیروانی یک بیماری نادر داشت که در سن بلوغ کم‌کم اعضای بدنش از کار می‌افتاد و دچار نقص عضو می‌شد و بعد تبدیل می‌شد به معلولیت کامل. وقتی به معلولیت کامل رسید چشم امید به بچه‌هایش داشت که روزبه‌روز بزرگ‌تر شده و روزی عصای دستش شوند و درد معلولیت را کم کنند، اما فرزندانش هم مثل خودش وقتی به سن بلوغ رسیدند به این بیماری نادر و موروثی دچار شدند و ابتدا نقص عضو و سپس به معلولیت کامل رسیدند. وقتی کار پدر و سه فرزند به معلولیت کشید مادر خانواده تمام بار زندگی را به دوش گذاشت، اما او هم نتوانست این همه فشار عصبی را تحمل کند و دچار بیماری روحی و روانی شد و در نهایت به ناچار خانه و خانواده را

## هویت فروخته‌شده

معیشتی، دچار افسردگی شده‌است. از طریق نظافت خانه‌های مردم سعی می‌کند زندگی خانواده را بچرخاند. یکی از نیازهای این خانواده در حال حاضر و باتوجه به آموزش مجازی دانش‌آموزان، گوشی موبایل هوشمند است. یک گوشی موبایل هوشمند با امکانات حداقلی می‌تواند هم به تحصیل دو فرزند هفت و هشت‌ساله کمک کند و هم به در ارتباط بودن مادر خانواده با مددکارها و اطلاع‌رسانی‌های مجموعه سایه. در این شماره قصد داریم به کمک شما همسایه‌های محترم، این گروه کوچک را از کار این خانواده باز کنیم.

هم مجبور شد در خانه‌ای زندگی کند که نگهبان دارد. دست‌کم نگهبان هر چه نداشته‌باشد این مزیت را دارد که وقتی از پنجره نور اتاقک نگهبانی را نگاه کند دلش قرص شود که شوهرش نمی‌تواند سر برسد و بچه‌ها را از او بگیرد. زن تمام تلاشش را می‌کند که زندگی آرامی برای دو فرزندش مهیا کند. حتی اگر این مهیا‌کردن به قیمت نظافت‌کردن خانه‌های مردم تمام شود. شاید وقتی نگاه‌های تحقیرآمیز بعضی‌ها را حین نظافت خانه‌ها تحمل می‌کند به این فکر کند که شناسنامه‌اش فروخته شده. حتی اگر بتواند آن را بازیابی کند. نماد هویتش را به چند اسکناس پول فروخته‌اند و برای کسی که هویتش به چند اسکناس فروخته شده چه فرقی می‌کند برای به‌دست آوردن چند اسکناس چقدر نگاه‌های سنگین و تحقیرآمیز بعضی مردم را تحمل کند. حالا همه می‌گویند که زن دچار بیماری افسردگی شده اما او خودش می‌داند که دکترها از تمام اسرار سینه او خبر ندارند. شاید او خودش می‌داند چیزی که دکترها نامش را افسردگی می‌گذارند فقط جای خالی هویتی است که دزدیده شده و با نگاه‌های سنگین تحقیرآمیز پر شده. چیزی که نامش را افسردگی می‌گذارند اضطرابی است که هر وقت به آینده و زندگی بچه‌هایش فکر می‌کند بقیه‌اش را می‌گیرد. مگر می‌شود یک زن تنها به زندگی، تحصیل، معاش و آینده دو کودکش فکر کند و در خودش فرو نرود؟ بعضی وقت‌ها آن قدر در خود فرو می‌رود که دکترها اسم احوالاتش را می‌گذارند افسردگی، اما او خودش بهتر از هر کسی می‌داند که درمان حالش قرص‌های ضدافسردگی نیست، بلکه حل شدن مشکلات فرزندانش می‌تواند تمام این عوارض را برطرف کند.

این تابستان هم دارد می‌گذرد و بچه‌ها ذوق دارند که اول مهر باز سر می‌رسد و می‌روند مدرسه. بچه‌ها فقط ذوق کلاس و مدرسه و هم‌کلاسی را دارند اما مادر هزار جور فکر و خیال دیگر سرش را سوزن سوزن می‌کند. فکر و خیال این که الان با این وضعیت کرونا و مدرسی که حالا مجازی شده‌اند، بچه‌هایش نیاز به یک گوشی موبایل هوشمند حداقلی دارند که بتوانند به تحصیل‌شان ادامه دهند. باید موبایل هوشمند داشته‌باشند که برنامه «شاد» را در آن نصب کنند. با خودش فکر می‌کند چه اسم با مسما‌یی! شادا واقعاً به حال و روز این روزهایشان می‌آید؟



خانواده ساکن جنوب‌شهر تهران. پدر خانواده به دلیل اعتیاد خانواده را ترک کرده و شناسنامه تمام اعضای خانواده را فروخته‌است. مادر ۳۳ ساله حضانت دو فرزند هفت و هشت‌ساله‌شان را گرفته و تصمیم دارد خودش وظیفه بزرگ‌کردن بچه‌ها را به عهده بگیرد. اما ترس دزدیده‌شدن بچه‌ها توسط پدر همیشه با اوست و به همین دلیل هم در حال حاضر در یک آپارتمان سازمانی که واحد نگهبانی دارد زندگی می‌کنند. مادر خانواده به دلیل فشارهای عصبی که اخیراً متحمل شده و همچنین وضعیت سخت اقتصادی و

هویت، ساده‌ترین دارایی هر فردی است که چشم به این جهان باز می‌کند. از همان روزی که پدر و مادرش نامش را صد می‌زنند صاحب چیزی در این دنیا می‌شود. اولین چیزی که حق دارد داشته‌باشد. اسم ... نام ... نشان ... هویت؛ بعد این هویت ثبت می‌شود و انسان دومین حق بدیهی خودش را روی زمین می‌گیرد و می‌شود شهروند. بعد همه این حقوق ساده و اولیه شناسنامه می‌شوند و می‌رسند دست آدم.

شناسنامه شاید خود هویت نباشد، اما ملموس‌ترین نشان و نماد آن است. حالا وقتی پدری که نام و نشان و هویت به فرزندش داده به جایی می‌رسد که شناسنامه فرزندانش را می‌فروشد، می‌شود این طور خواند که هویت آنها را فروخته‌است. و کودکی که در اولین برخورد با مدرسه به این پی‌برد که هویتش فروخته شده - آن هم توسط پدرش - ضربه‌ای به روانش وارد می‌شود که جبران آن کار ساده‌ای نیست.

شاید با پدیده فروش شناسنامه ناآشنا باشید. اما حتماً قصه‌هایی از فروش نوزاد توسط پدر و مادر را شنیده‌اید. پدر و مادرانی که به دلیل فقر یا مشکلات اجتماعی دست به فروش فرزند خود می‌زنند. در موارد سایت سایه هم کم نداشتیم پدر و مادرانی که تصمیم به فروش کودک‌شان گرفته بودند و با کمک فوری مددکارها و خیرین از این کار منصرف شدند. می‌توان گفت فروش شناسنامه هم درده همان فروش نوزاد قرار می‌گیرد. با این تفاوت که شاید خریدار نوزاد حتماً فرد تبهکار نباشد و قصدش از خرید نوزاد خیر باشد و تصمیم به تربیت و پرورش‌اش داشته‌باشد، اما خریداران شناسنامه در بیشتر موارد کسانی‌اند که قصد دارند با هویت خریداری‌شده کاری خلاف قوانین انجام دهند و یا از امکاناتی خارج از قوانین برخوردار شوند.

مادر ۳۳ ساله این خانواده وقتی فهمید تمام زندگی‌شان بر باد رفته که به دزدیده‌شدن شناسنامه‌هایشان پی‌برد. پدر خانواده مدتی بود که به دلیل اعتیاد، خانه و خانواده‌اش را رها کرده و رفته‌بود. اما حالا مادر خانواده فهمیده‌بود شوهرش شناسنامه همه اعضای خانواده را فروخته و اگر دو فرزند هفت و هشت‌ساله‌شان تحت سرپرستی او باشند ممکن است آسیب ببینند به هر طریقی که بود حضانت بچه‌ها را گرفت و رفت جایی که پدر خانواده اطلاعی از آنان نداشته‌باشد. باز باین حال



برای کمک به این خانواده  
از این پیوند استفاده کنید

هفته گذشته صفحه «همسایه» به دلیل مصادف بودن با ایام عزاداری دهه‌اول محرم منتشر نشد. در شماره‌ای که دو هفته پیش منتشر شد، نیاز دو خانواده را با شما مطرح کردیم که هر دو برای تأمین جهیزیه دختر عقد کرده‌شان به کمک شما همسایه‌های خوبشان احتیاج داشتند. خوشبختانه به لطف خدا و کمک شما خیرین گرامی، برای یکی از این خانواده‌ها مبلغ پنج میلیون و ۲۰ هزار تومان و برای دیگر مبلغ دو میلیون و ۲۰ هزار تومان جمع‌آوری شد.

پیگیری

برای کمک به این خانواده  
از این پیوند استفاده کنید

